اروپای شرقی

تمام راه ها به سرمایه داری نمی انجامد

اکتبر ۱۹۸۹

اروپای شرقی

تمام راه ها به سرمایه داری نمی انجامد

بار دیگر قدرت های امپریالیستی و کشورهای ارتجاعی و ضد انقلابی را تشنجی بیسابقه فرا گرفته است/ شادی متشنجانه ای ناشی از آنچه بر اروپای شرقی میگذرد.

از امریکا و ایران خمینی گرفته تا انگلستان/ آلمان و دیگر دولتهای امپریالیستی اروپا همه به پایکوبی مشغولند و پس از شکست امید شان در چین اینک هرچه را در توان دارند برای به تحقق درآوردن آرزوهای شان در کشورهای اروپای شرق بکار گرفته اند. آنان قبل از همه از ناکامی کامل سوسیالیزم در تئوری و عمل/ از مرگ کمونیزم/ از برتری سرمایه داری و رژیمهای غیر سوسیالیستی و ازینکه مردم در هرکجای دنیا برای دمکراسی پارلمانی غربی بیقراری دارند / صحبت میکنند .

چند سال قبل جایزه نوبل صلح را به "لخ والسا"ی کاتولیك دادند و امسال آن را برگردن "دالایی‌لاما"ی فرتوت ضد انقلابی و ضد سوسیالیستی میآویزند تا بلکه "خدای زنده" با ایجاد اغتشاشات ضد چینی و جدایی طلبانه دیگر در تبت / شرایط را برای شورشهای مجدد ضد انقلابی در سراسر چین مساعد سازد . (*)

(*) قصه جایزه نوبل بخصوص در "ادبیات و صلح" براستی به رسوایی و پستی کشیده است . شاید شایسته ترین تعریف این جایزه همان باشد که "ژان پل سارتر" برزبان رانده بود.

←

درمقاله حاضرکوشش شده تاسمت اصلی برخوردوتحلیل اوضاع در اروپای شرق روشن گردد .

پیشینه تاریخی
****

شرایطی تاریخی که طی آن اکثریت کشورهای اروپای شرق در پایان جنگ دوم از مدار سرمایه بین المللی خارج شدند و تکامل بعدی آنها را باید بخاطر داشت زیرا نتایجی را بر وضع امروزی آنها مترتب مینماید.

به استثنای البانی و یوگوسلاوی که در اثر جنگ چندین ساله آزادیبخش ضد فاشیستی به آزادی ملی و نهایتاً به سوسیالیزم نایل شدند(*) بقیه کشور های اروپای شرق حمایت مستقیم و گسترده ارتش سرخ را با خود داشتند . کمك ارتش سرخ به احزاب کمونیست البانی و یوگوسلاوی که رهبری جنگ را بعهده داشتند به تناسب نقشی که ارتش سرخ در جریان رهایی کشور های دیگر (رومانیه / مجارستان/ لهستان / المان دموکراتیك/ بلغاریا وچکوسلواکی) بازی کرد غیر قابل مقایسه است .

هر چند مبارزه قهرمانانه مردم کشورهای ششگانه مذکور علیه فاشیزم هیتلری انکار نشدنی است اما بدون تردید

(*) باتوجه به موقعیت/مشکلات داخلی/تاثیرات رویدادهای اخیر درلهستان/مجارستان وآلمان دموکراتیك واشتباهات احزاب یوگوسلاوی و البانی نمیتوان انتظارداشت که این دو کشور علی الرغم ثبات نسبی ازخرابکاری وتهاجم بیمانند ضدمارکسیستی و ضدسوسیالیستی جاری ازطرف امپریالیزم و ابستگانش/کاملاً در امان خواهندبود.منظورکردن اصلاحاتی احتمالی اقتصادی وسیاسی بادرنظرداشت اوضاع داخلی وبین المللی درخدمت تحکیم سوسیالیزم حفظ قاطعانه دستاوردهای انقلاب وپیشگیری وعقیم ساختن نقشه های امپریالیستی دربن دوکشورقابل فهم وپیشبینی است .

نقش ارتش سرخ فوق العاده بود .

حضور ارتش سرخ از یکطرف آرزوی امپریالیستها و بورژوازی بومی را جهت برپایی مجدد رژیم های مستبد و ارتجاعی برباد داد و از طرف دیگر زمینه ای شد برای جنبش های نوخاسته توده ها بمنظور دمکراسی سوسیالیستی تا با تکیه روی نیروی سوسیالیستی خارجی (اتحاد شوروی) به استقلال کامل دست یابند .

هنگامیکه ارتش شوروی وارد کشورهای مذکور میشد / در واقع هیچ نیروی داخلی قدرت دولتی را در دست نداشت و اقتصاد آنها درهم ریخته بود . ارتش سرخ و متحدین محلیش قدرت دولتی را بکف گرفتند . بدینصورت جنبشهای توده های مترقی برای ایجاد سوسیالیزم پایه محکمی برمبنای اتحاد استوار نیروهای ملی پی نه ریخته بودند که بعد قدم بقدم به نقطه ای برسند که بتوانند با اتکا بخود /نیروهای ضد خلقی را براندازند .

ملزومه اساسی ساختمان سوسیالیزم

****

برای ساختمان سوسیالیزم در یک کشور ضرورت اساسی است تا طبقه کارگر کشور مذکور اکثریت را به دور خود ش متحد و اعتماد آنان را جلب کند . حزب کمونیست باید با حرکت از مشخصات عینی کشور و پیوند نزدیک با خلق انقلاب را به پیش براند .

البته در آن زمان خاص حرکت کمونیست های اروپای شرق قابل توجیه است . مردم باید از هر فرصتی مساعد جهت درهم شکستن ماشین دولتی سرکوبگر و قرار گرفتن درشاهراه سوسیالیزم استفاده کنند . مردم و انقلابیون نمیتوانند منتظر ایجاد شرایط مساعد در حد کمال باشند . هر چند

مسایل و دشواریها بیشتر خواهد بود اما اگر اکثریت خلق بسیج و متشکل شده باشند موانع یک بیک بر طرف شده و انقلاب با بنیادی مستحکم به پیش راه خواهد گشود.

اما متأسفانه در اروپای شرقی امید مردم به استقلال و سوسیالیزم با دو مشکل اساسی مواجه بود/یکی از طرف اتحاد شوروی و دیگری از طرف امپریالیزم غرب.

قدرتهای امپریالیستی غرب و در راس آنها امریکا هیچگاه خیال برگرداندن سرمایه داری را به کشور های اروپای شرقی از سر برون نکرده و بطور سیستماتیک درین راه کوشا بودند.

مناسباتی که بین این کشور ها و شوروی وجود داشت در همان حدی که به حیثیت اتحاد شوروی و مهمتر از آن سوسیالیزم و مارکسیزم لطمه وارد کرد از اعتبار احزاب کمونیست این کشور ها نیز بین توده های خود این‌کشورها و مردم سراسر اروپا بشدت کاست. اتحاد شوروی به رهبری استالین هم در برخورد به کشورهای اروپای شرقی دچار اشتباهاتی از نوع شونیزم و حزب پدر وغیره بوده است. اما اعمال سیاست سلطه جویانه شوروی بر کشورهای مذکور با آغاز به میدان آمدن تزهای رویزیونستی توسط خروشف و تکامل آنها به رهبری برژنف بود که صورت سیاسی سوسیال امپریالیستی را بخود اختیار کرد وساحات نظامی / اقتصادی / سیاسی و فرهنگی را در بر گرفت. اقتصاد این کشور ها نه بر بنای نیاز های مردم و رشد ساختمان سوسیالیزم بلکه بر پایه تابعیت از نیاز های اقتصادی شوروی استوار شد؛ نقش و دخالت توده‌های وسیع مردم درامور سیاسی و اقتصادی جایش را به بروکراسی و تمرکزی مردود سپرد؛ سوسیالیزم باید برای توده ها

خوشبختی / رفاه و آزادی به ارمغان آرد . سوسیالیزم خلاف آنچه که مثلاً بساند چهار نفره در چین میگفتند تقسیم مساویانه فقر و عقب ماندگی نه بلکه ایجادپیشرفتگی و سعادت همگانی است . اگر چنین نباشد درك معنی سوسیالیزم و اهداف حزب کمونیست برای توده هابسیار دشوار است . در کشور های اروپای شرق باوصف پیشرفتهای معین/مردم از رکود اقتصادی / سطح زندگی نازل / قلت مواد / افزایش قیمت ها/قروض خارجی و بروکراسی رنج میبرند . حضور نظامی / اقتصادی و سیاسی شوروی درین کشور ها گذشته از آنکه موجب ایجاد کینه شدید در دل مردم نسبت به هر آنچه مربوط به شوروی است / گردیده آنان را به شك و تردید وحتی بیزاری از ایده آلهای حزب کمونیست میکشاند .

سرکوب جنبش ها در آلمان دمکراتیك (۱۹۵۳)/لهستان (۱۹۵٦) و مجارستان (۱۹۵٦) بوسیله مداخله اتحاد شوروی (شوروی ای که خود به انحطاط گرائیده بود- که البته اگر چنین هم نمیبود - قضیه زیاد تفاوت نمیداشت)/ هرگز نتوانست بر ضد انقلابیون ضربه ای تعیین کننده وارد آورد و نه راه حلی برای مشکلات و مسایل متعدد مردم آنکشورها باشد . برعکس این مداخلات و بخصوص لشکر کشی شوروی به چکوسلواکی در ۱۹٦۸ قبل ازهمه به وابستگی اروپای شرق به شوروی صحه گذاشت و آن را تقویت کرد و طبعاً لطمه ی دیر پا و سختی بر وجهه این کشور ها و سوسیالیزم بطور کلی بشمار میرفت . زیرا چنانچه گفتیم مداخلات نظامی قدرتی دیگر برای حل مسایل کشور دیگریکه ادعای سوسیالیستی بودن کند / قبل از هرچیز از سست بودن پا یه های انقلاب و حزب کمونیست آن کشور حکایت میکند

و اصالت خود را در دیده مردم خود و سایر ملل میبازد .
لنین گفت : " هیچ انقلابی ارزش ندارد مگر اینکه ازخود دفاع بتواند" (*) توطئه های امپریالیستی و بخصوص مداخلات لجام گسیخته شوروی به کشور های اروپای شرقی آنها را از رشد و شگوفایی عالی سوسیالیستی و مألاً تحکیم و تعمیق بنیاد ساختمان سوسیالیزم بازداشته و آنها را در برابر نقشه های واژگون سازنده امپریالیستی آسیب پذیر میسازد .

پس از نظر تاریخی آنچه در اروپای شرقی میگذرد/ صرفنظر از مداخلات بیگانه / مولود خطاها و نارسائیهای بزرگ احزاب کمونیست این کشور ها نیز هست.(**) پس رخداد های فعلی در اروپای شرقی خلاف آنچه امپریالیستها

(*) "گزارش به نشست مشترك كميته اجرائيه مركزی/ شورای مسکو/کمیته های کارخانجات و تریدیونیون ها"(۱۹۱۸)

(**) قبل از همه احزاب این کشور ها هیچگاه خود را از زیر سایه‌ی بی افتخار شوروی بیرون نتوانستند یا نکردند . آنها از نظر همه بدرستی/ احزابی وابسته به شوروی و برسر قدرت ماندن شان درگرو اطاعت از مسکو خوانده میشوند . این احزاب بطور عمده دنبال آنچه شوروی میکرد و میگفت روان بود ند تا مستقلانه اندیشیدن. هر حزب کمونیست باید استراتژی و تاکتیکهایش را مستقلانه تعیین کنمد که در صورت وابستگی این مقدور نیست .

– بروکراسی شدید و زیر پاشدن دمکراسیسوسیالیستی/ سهم نداشتن زحمتکشان در حیات ملی و اتخاذ تصامیم‌مهم و ... هم باعث جدایی و احساس بیگانگی مردم از احزاب کمونیست این کشور ها میشود . ودریکچنین وضعی است که کلیسای کاتولیك/سرمایداران/مالکان ارضی/وسگهاومزدبگیران

←

خردوکلان شان جارمیزنند/نمود ار" شکست "مارکسیزم وسوسیالیزم نه /بلکه بیانگرخیانتها / اشتباهات ومشکلات دربکاربردمارکسیزم وساختمان سوسیالیزم میباشد .

بقیه پاورقی صفحه قبل

صاحب مقامان ملکی و نظامی و پلیس و دیگر عوامل دولت بورژوایی گذشته که برافتاده ولی نابود نشده بودند/ باضافه گروههای ضد سوسیالیستی بعنوان پایه اجتماعی جنبش های ضد سوسیالیستی و پرورده امپریالیزم فرصت را برای دست بکار شدن مغتنم میشمارند .

ـ گذشته از اینکه بطور کلی اقتصاد این کشور ها زیر لوای «منافع مشترک خانواده سوسیالیستی» تابع اقتصاد شوروی بود / اشتباهات معین دیگر هم برای شورش های ضدسوسیالیستی زمینه بخشیده و می بخشد.

در نیمه اول سالهای ۱۹۵۰ در نتیجه رشد یکجانبه و اجباری صنایع ثقیل زیر شعار «مجارستان را به کشوری مولد آهن و فولاد بدل سازیم » اقتصاد مجارستان به عدم موازنه ی جدی روبرو شد . شعار مذکور که بدون توجه به کمبود منابع لازم مطرح شده بودنمیتوانست عملی باشد و منجر به خرابی وضع زراعت و صنایع سبك و پائین آمدن معیار زندگی زحمتکشان نیزگردید .

در چکوسلواکی در سالهای ۱۹٦۰ روی رشد سریع اقتصاد / تکامل ساخت تولید / اصلاح کیفیت محصولات و بالابردن قدرت رقابتی آن در بازار های جهانی تأکید میشد اما مسایل اقتصادی آنچنان که باید/حل نشدودرنتیجه آهنگ رشد تولید و معیار زندگی پائین آمد .

در پولند پلانهای رشد سریع اقتصادی در اوایل سالهای(۱۹۷۰) بدون مدنظر گرفتن امکانات واقعی کشور

←

دو گرایش
****

همانند روزهای اول حوادث ماه جون در پیکنگ(*)/در جریان های اخیر اروپای شرقی هم با درنظر داشت سابقه تاریخی و موقعیت این کشور ها دو گرایش اصلی وجود دارد : یکی رستن ازسلطه شوروی و دیگری گرایش طرفدار غرب و امپریالیزم . حوادث جاری اگر چه قدمی دیگر حاکمیت شوروی را به عقب میراند اما امکان استیلای سرمایه داری و امپریالیزم را براین کشور ها قویتر میسازد . در حال حاضر امپریالیز م میتواند گرایش اولی را هم به نفع خود بکار گیرد و آن را از مضمون استقلال طلبانه تهی سازد . و بحران موجود در جنبش جهانی کارگری و اشتباهات بزرگ اقتصادی و سیاسی احزاب مدعی مارکسیست بودن که قدرت را بدست دارند/ امپریالیزم را در تحقق نیاتش بیشتر از هر زمان دیگر تشجیع میکند.

اما گرایش اولی (اگر از موضع ضد سوسیالیستی نباشد) درخود جهات دیگری را هم دارد که برای تقویت

بقیه پاورقی صفحه قبل

پیشنهادگردید. اعتبارات غرب نه تنها کاری ازپیش نبرد/بلکه اقتصادکشوررابه غرب متکی ساخته‌مسئله وامهای خارجی کشور نه فقط به مسئله اقتصادی بلکه به مسئله مهم سیاسی نیز بدل گردید.

(*) در تظاهرات پیکنگ که بالاخره به شورشهای ضد انقلابی انجامید / در اوایل توده های تظاهر کننده شعار های کاملاً برحق چون مبارزه‌علیه فساد در دستگاه دولتی و حزبی / بروکراسی / مشکلات اقتصادی و نظایر آن را بلند کرده بودند . اما سپس عوامل امپریالیزم سمت تظاهرات را به حمله علیه نظام سوسیالیستی و حزب کمونیست به انحراف کشاندند .

نیروهای سوسیالیستی درین کشورها خدمت خواهد کرد و نه برعکس. مبارزه علیه بروکراتیزم مزمن و حاد بامظاهری مثل اتخاذ تصامیم خودسرانه و بدون توجه به آزادی توده ها /کاغذ بازی و کار شکنی و عدم توجه به معیشت مردم درین کشور ها / حق مسلم مردم آنهاست. بروز بروکراسی در احزاب مارکسیستی و بخصوص کشور هایسوسیالیستی و برخورداری رهبران و کادر های حزبی از امتیازات عجیب و غریب/مبنای خطرناکترین انحرافات و بیگانه شدن آنهااز توده ها را تشکیل میدهد.

مبارزه مردم در چین و اروپای شرقی علیه فساد حزب و مقامات رهبری/قوم وخویش بازی/تجمل پرستی / پول اندوزی / ارتشاء/ مقام طلبی / اختلاس و غیره مبارزه ای انقلابی و برحق است.

وقتی حزبی که خود را حزب طبقه کار گرمیخواند مورد بی اعتنایی مردم قرار گرفت / دیگر هیچگونه محدودیت سیاسی از طرف آن برای مردم قابل توجیه و پذیرش نمیباشد و رژیمهای پارلمانی غربی نسبت به دمکراسیهای توده ای بسیار "دمکراتیك تر" و "آزادتر" جلوه میکنند. پس خواست یا انجام رفرم های سیاسی در کشورهای مدعی سوسیالیستی بودن در واقع میتواند در همان مقوله انطباق برنامه و سیاستها با شرایط خاص کشور و جهان و رشد و تجربه اندوزی احزاب کمونیست گنجیده و آنرا به امری اجتناب ناپذیر بدل سازد.

همینطور است رفرم های اقتصادی. سوسیالیزم باید ثابت کند که نه تنها "دنیای کمپیوتری" قدرت رقابت را با سرمایه داری از آن سلب نمیکند بلکه بیشتر و بهتر از سرمایه داری به استقبال آن میرود. کشوری سوسیالیستی نمیتواند و نباید از پیشرفتهای عظیم در زمینه

تکنولوژی و علم در کشورهای سرمایه داری عقب بماند .
راه حل مسئله عقب ماندگی کنونی کشوری سوسیالیستی از کشور های پیشرفته سرمایه داری در زمینه های اقتصاد/ علم و تکنولوژی این نیست که درهایش را ببندد. کشور ی سوسیالیستی بشرط تکیه بر اصول اساسی مارکسیزم میتواند طی مناسبات با کشورهای پیشرفته سرمایه داری (در حال حاضر مجبور به اینکار است) از آخرین دستاورد ها ی علمی و تکنیکی بهره مند شده و سطح اقتصادی و معیار زندگی مردم را ارتقا و شگوفایی عالی بخشد بدون آنکه قلب ماهیت دهد . برخوردهای احساساتی و دگماتیك به این مسایل راه بجایی نمیبرد . اگر سوسیالیزم جاذبه و برتریش را در هر رشته ای نسبت به سرمایه داری به مراتب تابناکتر رونما نسازد / چگونه خواهد توانست در عرصه رقابت تفوق کسب کرده و خلقها را به واژگونی نظام سرمایه داری و امپریالیزم بکشاند ؟

طبعاً رشد مناسبات اقتصادی کشوری سوسیالیستی با کشورهای امپریالیستی و استفاده از تکنولوژ ی پیشرفته آنها / آن کشور ها را در روابط مشکل وپیچیده سیاسی با کشورهای سرمایه داری و امپریالیستی قرار میدهد که میتواند قابل فهم باشد. اما نکته اینجاست که روابط مذکور نمیتواند و هرگز نباید برای احزاب و سازمانهای کشورهای دیگر وظیفه و سیاست تعیین کند. اگر چنین گردد این قبل از همه بیانگر ضعف و ماهیت وابسته آن تشکل ها است .

به هر اندیشه و سیاست در حزب یا کشوری سوسیالیستی نمیتوان مهر رویزیونیزم و عدول از مارکسیزم را زد . کشور ها و احزابی که در راه سوسیالیزم روان اندچنانکه

یادآور شدیم در جهانی پر از تحولات اجتماعی و پیشرفت های شگفت انگیز علم و تکنولوژی بسر میبرند • بسیاری ازین کشور ها قبل از پیمودن مرحله سرمایه داری متکامل وارد شرایط مبارزه برای ساختمان سوسیالیزم شدند. بناءً نیروهای مولده و مولدیت آنها بطور اجتناب ناپذیری پائینتر از کشور های پیشرفته سرمایه داری است • سرمایه داری امروزی در ساحات علم / تکنولوژی / اقتصاد و سیاست ترقیاتی را بخود دیده که آموزگاران کبیر پرولتاریا نمیتوانستند آنها را پیشبینی نمایند • سوسیالیزم نمیتواند آن عقب ماندگی را تلافی نکند و از آن ترقیات سرمایه داری بهره نگیرد • مارکسیزم دین و مذهب نیست که تا ابد در همان جایی باقی بماند که بود. مارکسیزم انقلابی و پویا است؛ محافظه کار و متحجر نمیتواند باشد • اگر به مارکسیزم برخوردی دگماتیک نموده و آن را از واقعیت به دور سازیم / و اگر از واقعیت و تحقیق و بررسی حرکت نکنیم و عملاً به حل مسایل نپردازیم و در عوض صرفاً احکام و فرمول های مارکسیستی را تکرار کنیم / تفکر ما خشك و فرسوده خواهد گردید • لنین متذکر شد : «ما تئوری مارکس را چیزی کامل و تغییر ناپذیر نمیدانیم؛ برعکس ما معتقدیم که این تئوری فقط سنگ بنای علمی را گذاشت که سوسیالیست ها اگر مایل اند همپای زندگی گام بردارند / باید آن را در کلیه جهات رشد و تکامل بخشند •» (*)

در دورانیکه امپریالیزم به تاخت و تاز مشغول است، ساختمان سوسیالیزم بمثابه جامعه ای بکلی نوین پروسه ای بسیار طولانی / بغرنج و مملو از ناکامیها و موفقیت ها

(*) "برنامه ما" (۱۸۹۹)

خواهد بود . هنوز تجربه ساختمان سوسیالیزم ناکافی است مخصوصاً که در نظر بگیریم بسیاری از کشورها که در آنها انقلاب سوسیالیستی بوقوع پیوسته بود غیر ازاشتباهات عمده دیگر / سالهابه اصل غلط"یك مرکز / یك راه و یك نمونه" پابند بودند که این خود مانع شگوفانی شائسته سوسیالیزم گردید .مارکس و انگلس قبل از آنکه سوسیالیزم بمیان آید به برخی خصوصیات آن اشاره کردند . بعداً زمانیکه روسیه در راه سوسیالیستی قدم نهاد / لنین توضیحات بیشتری ارائه کرد اما چون سوسیالیزم هنوز تازه تولد یافته بود / وی صریحاً به محدودیتهای خود اذعان داشت : «ما نمیتوانیم سوسیالیزم را تشریح کنیم ؛ این را که سوسیالیزم وقتی به اشکال کامل میرسد چگونه خواهد بود نمیدانیم / نمیتوانیم بگوئیم.» (*)
از آن زمان تا کنون مسایل فوق العاده فراوان وکاملاً تازه ای در امر ساختمان سوسیالیزم عرض اندام کرده که حل آنها از لابلای آثار رهبران جهانی پرولتاریا میسر نیست . تنها درپرتو علم مارکسیزم / جمعبندی پراتیك مشخص با واقعبینی و درسگیری است که حل آنها ممکن خواهد بود و بدینترتیب مارکسیزم نیز زنده بودنش را حفظ کرده و نتیجتاً غنا و تکامل خواهد یافت .

پیشتر هم گفتیم که انقلاب کار توده های یك کشور مشخص است . صدور انقلاب مردود است . از طرف دیگر تکامل و تحکیم انقلاب و حل مسایل آن هم فقط منوط به احزاب کمونیست کشور های مختلف است . چگونگی ساختمان سوسیالیزم روی نمونه واحدی استوار بوده نمیتواند . هر حزب حق دارد راه مشخص خود را در پیشبرد انقلاب و

(*) "سخنرانی در کنگره هفتم حزب" (۱۹۱۸)

ساختمان سوسیالیزم برود . درک خصوصیات سایرکشورها و مسایل انقلاب شان از سوی دیگران و فتوا و نسخه صادر کردن برای آنها نه ممکن است و نه صحیح . حرف لنین درینمورد صراحت تام دارد : "ما فکر میکنیم که تکامل مستقلانه تئوری مارکس مخصوصاً برای سوسیالیست های روسی اساسیست . زیرا این تئوری تنها اصول عام راهنما را بدست میدهد که بصورت خاص در انگلستان متفاوت از فرانسه / در فرانسه متفاوت از آلمان و در آلمان متفاوت از روسیه پیاده میشوند ."(*)

راهها به استثمار انسان از انسان ختم نمیشود
****

هدف تبلیغات اغواگرانه امپریالیست ها ومرتجعین در باره اروپای شرقی و سوسیالیزم تنها مردم اروپای شرقی نه بلکه مردم کشورهای خودشان نیز هست .امپریالیستها و مرتجعین با شادی مرگك زاید الوصفی میکوشند مردم زیر سلطه خود را بی روحیه ساخته و آنان را متقاعد سازند که مبارزه برای هرگونه تغییری عبث بوده وسرمایه داری ابدی و تنها شکل جامعه بشری بشمار میرود . دنیادنیای فتح سرمایه داری و شکست مارکسیزم و سوسیالیزم است بوش ها / تاچر ها / کول ها / کایفوها/ رفسنجانی ها / خامنه ای هاو...همه دیوانه وار به رقص درآمده اند .(* *)

(*)"برنامه ما" (۱۸۹۹)

(**) جالب است که درین میان بخاطر همآوازی با و ادای دین در برابر امپریالیستها درین قطع و پا بوسی مقابل اخوان/فردی وطنی مو سوم به رحمت اله صافی نیز بمثابه جمبوره ی کوچك ولینعمتان غربی ازورای رادیو بی بی سی از "شکست کامل و سرتاسری کمونیزم درجهان" سخن گفت .

اما این مسرت و آسودگی خیال شان دیر زمانی نخواهد پائید • تاریخ به پیش میرود • تاریخ مثال عقبگردی اجتماعی مستمر و طولانی را بیاد ندارد • درهیچ کجای دنیا دیده نشده که جامعه ای فئودالی مجدداً به سوی جامعه ای بردگی و یا جامعه ای بورژوایی بطرف فئودالیزم به قهقرا رود • تحقق احیای موقتی نظامی کهنه بر نظامی مترقی هیچگاه مطلق نبوده و عمر کوتاهی داشته است • از زمان مارکس تا کنون دگرگونیهای عمیقی در جوامع سرمایه داری رخ داده است لاکن ماهیت استثماری وستمگرانه سرمایه داری و امپریالیزم کماکان پابرجاست/ تضاد های اساسی این جوامع حل نشده است؛ بحرانهای اقتصادی دایماً کشور های سرمایه داری را فرا میگیرد؛ بیکاری میلیونها نفر درین کشور ها وتفاوت وحشتناک سطح زندگی بین مشتی ملیونر و سایر طبقات و بخصوص کارگران از بین نرفته است ؛ جریان نظامیکردن ومسابقه تسلیحاتی بین کشور های سرمایه داری روبه افزایش است/ برخورد غارتگرانه / تحقیر آمیز و توطئه گرانه این کشور ها نسبت به کشور های ضد امپریالیستی پایان نیافته و این خود توده های آزادیخواه کشور ها را به مبارزه علیه آن سیاستهای امپریالیستی میکشانند / و ••• اینهمه بلایا فقط با مبارزات آزادیخواهانه ی خونین یا غیر خونین توده ها برضد امپریالیزم وسرمایه داری با مشعل مارکسیزم زدوده شدنی است و این مبارزات همواره رشته های خواستها و امید های شیطانی بورژوازی وامپریالیزم را پاره کرده است • تمام راهها سرانجام به آزادی انسان از قید هرگونه استثمار و ستم منتهی میشود•

حوادث اروپای شرقی و برخورد ما
****

بنظر ما حوادث چین / شوروی / اروپای شرقی یا مناطق دیگری از جهان میتواند در حد معینی علاقه ما را بخود جلب کند و آنها را مطالعه کنیم ۰ اما تجربیات جهانی چه مثبت چه منفی هرگز راهگشای مسایل مشخص پیچیده / چند جانبه و درموارد کاملاً بیسابقه انقلاب در افغانستان خود ما نخواهد بود ۰ روشنفکران معینی بدور از شرایط خاص کشور در اروپا و امریکا به تقلید از احزاب آن کشور ها و رسانه های بورژوایی بجای پرداختن و تحقیق روی مسایل مهم انقلاب در سرزمین خود ما راجع به آن کشور ها (آنهم اغلب با آگاهی و مطالعه دم بریده) به بحثهای بی پایان و گاهی مقاله نویسی / برای خود مشغله فکری میآفرینند و بدینترتیب بیشتر از پیش از اوضاع جاری در کشور فاصله میگیرند۰ اینها اگر بسیار ادعاوتوانایی دارند/بجای قیل وقال راه انداختن بر سر احزاب کشور های دیگر و تجویز نسخه هایی برای آنها بهتر است جوانبی از هزار ویک مسئله انقلاب در محاصره افغانستان را مورد تحقیق علمی قرار دهند؛ به مطالعه مجدد آثار کلاسیك مارکسیستی/ ترجمه و نشر برخی از این آثار گزیده که در روشنگری زوایایی از مسایل ما از لحاظ تئوریك و تجربه سودمند باشد/همت گمارند تا هم درك خود را از مارکسیزم ارتقا بخشند و هم لااقل ازین طریق به جنبش خدمتی کرده باشند ۰

هرقدر هم درین یا آن گوشه جهان در کشوری سوسیالیستی حوادث غریبی اتفاق افتد و پیروزی ها یا شکست های

گذرا در سوسیالیزم / این بهیچوجه نمیتواند و نباید جای وظیفه اصلی و تخطی ناپذیر ما رادر بکار برد مارکسیزم در شرایط مشخص افغانستان بگیرد • افغانستانی که حدت تضاد های اجتماعی آن نه تنها کاهش نیافته بلکه بطور روز افزون تشدید میبابد و مردم ما در جهنمی از ستم و تجاوز و تهدید اخوانی و غیر آن میسوزند و این انقلابیون صدیق و جدی را به پیکار و تلاش فداکارانه و قاطع فرا میخواند • البته این مشروط به آنست که چپهای انقلابی خود قربانی توطئه های تبلیغاتی امپریالیزم وارتجاع نشده و اراده و آرزوی خودرا برای انقلاب کردن ازدست نداده باشند • ارتجاع اخوانی و کلیه احزاب و عناصرضد انقلابی دیگر در کشور ما اساساً و در درجه نخست به آ ن جهت از وقایع اروپای شرقی به وجد آمده و بهم دیگر تبریك میگویند که تصور میکنند این وقایع ایمان انقلابیون چپ میهن ما را متزلزل ساخته یا درهم شکسته و بنابراین جهش آنان بسوی «امارت» و اعمال جنایت و خیانت و وطنفروشی دیگر زیر نام اسلام درافغانستا ن سهل خواهد گشت • لیکن صرفاً لگدِ ادامه خونسردانه و شدید تر مبارزه علیه دشمنان پرچمی / خلقی و اخوانی است که‌اخوا ن خیانتکار را ازآن خواب خوش میپراند • اگر ما لحظه ای از امر پرافتخار اندیشیدن بخاطر انقلاب در افغانستان و تلفیق مارکسیزم در شرایط مشخص وطن ما انحراف جسته به مسایل چین و اروپای شرقی و غیره خو د را سرگرم سازیم و آن مسایل را پایه‌های نیل به تفاهم و وحدت ها در هر سطح ممکن بدانیم / این مسلماً به دشمن لبخندی ناشی از شادی و تمسخر می بخشد •

در رابطه با آنچه در اروپای شرقی در جریان است

و مشکلات انقلاب در دیگر نقاط جهان بگذار قصه‌ی قهرمان شهید چه‌گوارا را بیاد بیاوریم . وقتی او دستگیر شد، دژخیمان بولیویایی و سی . آی . ای کوشیدند او را به حرف زدن وادارند اما او ساکت بود و کلمه ای بر زبان نمیاورد . بالاخره یکی از مستنطقین سکوت را شکسته و پرسید : «راجع به چه چیزی فکر میکنی ؟» و آنوقت چه گوارا پاسخ داد : «من به فنا ناپذیری انقلاب فکر میکنم .»

اکتبر ۱۹۸۹

Eastern Europe

All the Ways Won't Lead to Capitalism

Afghanistan Liberation Organization

(Oct. 1989)

از انتشارات سازمان رهایی افغانستان